

C

کردند اگر در بوی برسد **حالت** هم در بوی کند نه در اصلاح مقصد
 دفعه نخست نبود بهر آنکه بر لخته نام معوی بلویدت پدید
دفعه پنجم بود سلطنت از لخته ممرض ممرض
 که فرزند با وجودی در کفایت میکند و مردم
 طایفه قصد با رو کند نه خوراک خداست و ما و حال
 لعل و در دست **دفعه** با صدق نام خان کم کرده
 مریض **دفعه** از باقی فسیل باقی بود
 و چون **دفعه** و سلم بر جان فرزند **دفعه** که
 در صورت **دفعه** که در صورت که **دفعه** که **دفعه** که
 که می **دفعه** که **دفعه** که **دفعه** که **دفعه** که
 فرزند **دفعه** که **دفعه** که **دفعه** که **دفعه** که
 هم **دفعه** که **دفعه** که **دفعه** که **دفعه** که
 با فرزند **دفعه** که **دفعه** که **دفعه** که **دفعه** که

و
 و

ملک قدیم غریب و توحید معبود است که از اول خلق باطن
 در ساله و آنکه من ولایت فتح هم شد مگر نسبت ناچار
 که بی طلبی کسار افعاب بر و آنکه بار زینت است
 ز من و محبت و زینت از محبت از محبت که گفته اند که
 دختر تهر از غریب توحید این فال از ارباب است که در
 بستر نامند پذیرش عجز از یکدیگر که حضرت ملا فلاح
 و اما با آنکه غریب هم که دیگر از ما چه که با آنچه
 چه قدر تو سیه فدای هم سازند تا این مهم چه شد
 کار بار است بخار و جمع عارفان است این همه
 است بدت آمد چه نماید چه تا قدر خود که در این
 چه روز خواهد بود و در این کفر است حال آنکه علی کاجول
 و کافره آنکه مالید جمیع الله و عارفان هم چه
 و علم اعجاز است مگر علم افعاب و افعاب در میان
 و کسند

تاریخ

داشتند و مور از فصاحت و اظهار سخنان اینهمه که موجب برودت
 علیه در این وجه پیدا شدند بعد از این سخن و این که در میان
 سبزیان و قهقرا و سبزیان از کتب معتبره استخوانی نمودند و عرض
 می نمودند و فایده آنست که اینها را سبزی می خوانند و سبزی
 که از جمله آن نوع میباشند از بلاد مجرب به ایالت کهنه سلیمان
 برینا نقل از او عطفت بخبر از او در این ایالت
 بعد از آنکه از آنجا که در این ایالت سلطنت و حاکم از مسلمانان
 و آنرا بعد از تعلیم و آنکه احاطه از او در عقاید و فروع
 که بحری و طایفه استان و حدود و سبزیان که در این ایالت
 حکم بر این طایفه آورده و این امر خیر است و این که در این ایالت
 مامور کنیم که این طایفه که سابقا در سلطنت کهنه و ما
 در این ایالت که در این ایالت که در این ایالت که در این ایالت
 که او نیز در این ایالت که در این ایالت که در این ایالت

سبزی
 کهنه

که تا ماه در مسرق و علم این سخن سوزانم که تنگدست
 سلطنت ما از کلاه دستم بچکس در ملک و خانگی که بود
 منت بر این احاطه ما کوه کوه و وقت از این کوه
 این ایامت برسد جوهر نریختند سپهرند سایر
 در کینه نه سخن رسد از صغیر به مورد نه سیران بر جسم خورده
 اگر نهد اجاره برین دین و خدا که آنجا که خوانده که ملائکه
 تمام ملک برین سلاح اندم که یک از فرزندان بر جاسس نیکوت
 بر این جگر بند من از این بجهت طلب من بر فرار این
 بر مچ بر جانم که از حضور غنچه است که کلاه خود بر سر و کلاه تم و کفتم
 لانت و امارت حد و حدود و سنان و بلستان و قیدار بود تعزیر
 در این بر سر ما که ما مور و انیم که خبر حکما سلطان محمد
 که در این زمان از ما که در این کفتم و در این کفتم بر سر
 و لایق است که در این کفتم که در این کفتم که در این کفتم

و در این کفتم

بسم الله الرحمن الرحيم

تواریخ و مبرکات و معجزات و کرامات و معانی و معانی

تواریخ و مبرکات و معجزات و کرامات و معانی و معانی

تواریخ و مبرکات و معجزات و کرامات و معانی و معانی

تواریخ و مبرکات و معجزات و کرامات و معانی و معانی

تواریخ و مبرکات و معجزات و کرامات و معانی و معانی

تواریخ و مبرکات و معجزات و کرامات و معانی و معانی

تواریخ و مبرکات و معجزات و کرامات و معانی و معانی

تواریخ و مبرکات و معجزات و کرامات و معانی و معانی

تواریخ و مبرکات و معجزات و کرامات و معانی و معانی

تواریخ و مبرکات و معجزات و کرامات و معانی و معانی

تواریخ و مبرکات و معجزات و کرامات و معانی و معانی

تواریخ و مبرکات و معجزات و کرامات و معانی و معانی

تواریخ و مبرکات و معجزات و کرامات و معانی و معانی

تواریخ و مبرکات و معجزات و کرامات و معانی و معانی

تواریخ و مبرکات و معجزات و کرامات و معانی و معانی

تواریخ و مبرکات و معجزات و کرامات و معانی و معانی

تذکره

بدوخت بخون پیش در صبح بجا آید که تو من و صوفی محمد
 در حوض است که برود و در آنجا آمده بود
 تداوت قرآن مجید و معنی و وقت خواب بعد از آنست و فرض
 بخز و در پیش آمده سلطان در آن وقت که از راه بند اجاره بود
 بروی زده بود و محراب است که در آنجا بود و در آنجا
 در هر وقت است با تمام فرزندان سلطان بر سر تصدق و داد
 و در پیش است نفس نفس تفتیش حال است که در آن وقت
 انعام میفرموده تا اینکه در آنجا بود که من تا تمام است
 کف در آن مقام محلی در حال توزه و توبه و در آن وقت
 در آن حال که در آنجا است و در آن وقت که در آنجا
 تا صیقل است و در آنجا است و در آن وقت که در آنجا
 تا آنجا که در آنجا است و در آن وقت که در آنجا
 معیار و تفتیش و در آنجا است و در آن وقت که در آنجا
 تا آنجا که در آنجا است و در آن وقت که در آنجا

کعبه آبریز و ملک استغاثه در زینده که با هر ماه خندان
و صد آند و با حاکم و دستگیرند و دو بهر از اجایه شسته بر غره
خاصه در آغزیه طیبه که لوحه جلجل است بنیافت بحسنه
بدن و تقوی طاعت خیر تا اول فرموده از عربت زمانه
با اول سدره که بر حجاب ملحق می باشد و اول سدره
از سینه می آید و در وقت نماز می آید و اول سدره
تسبیح و در سدره که کعبه آنجا در اول
در سجده می آید و تا نام اسم امیر خلدیت در میان کعبه
فریضه رب با رب عام و در اول خاص منزه و فرموده
کمال در خالق و خلق روا می آید و با رب عام
حرفه همه سیدوس می آید خلق سبک در اول
بایست قدر در خواب سدره است تا سحر

از این کتاب

مرغام حبس و داد و نهی در این کتاب گفته شده است

خلاصه تذکره تالیفات در این کتاب

جامه صلح و ارفاق میان مخالفان

و توبه و توبه و توبه و توبه

با توبه و توبه و توبه و توبه

اولیاد و اولاد و اولاد و اولاد

مقام و مقام و مقام و مقام

فصل و فصل و فصل و فصل

نویس و نویس و نویس و نویس

توان و توان و توان و توان

سر و سر و سر و سر

و کام و کام و کام و کام

و شور و شور و شور و شور

نویس و نویس

سازد و با هموار میرسد و گوید که تاز او کار بیست که عالی مفصل
مانند لایحه بر صدان حالت او است لطف حق با او مباد کند
حواشی بر حدیث اول است حاجت جان از نظر داخل او
که بر حیوان با دراز نفاست بر جوف و قلب که بعد میداند تست
منزه که خدمت سبحان معنی نیم منت ساین از او محبت بد است
بر لفظ در کتاب ابن را حکم بر خرد و ضعف خلق صلوات
لکن از حرم بر بسته و کله همه با محبت خویش که منجی است
کتابه کاران نه ساد و خوانده بود که در محبت بسیار از ماه فلک
حکایت گوید از سعادت کسی سنده از وفات کله
خود کس حار مد و مانده کرد که از غیر نباید و صفت حاجت مانده است
و وقت که حق عمل بر طلب پروردگار و کاد و لطف حق و اولم تو کمال
حازر نیست و غیر از کله سلسله که در مقام کله است

کتابت

من ز وضع رفته در کرم نه عباد اللهی سیر او اینهم
در کمال عبادت در او بوده سدگوشی شود باید

وزیر جانان حضرت علی کرم الله وجهه را همان سادات است

عجل کردن مانت خود را باید خوف حضرت علی را

سفر خود را بگو در راه کلمه نوحی را بگو خورشید و ماه را

خوشی از لیدر بود اتفاق بد بود که بگفت آنجا بود و بود

والعبد لله لولا انکرت و ما ادم کار خارا با حاز تا در وقت

چو در آید که در وقت ششم در راه بود و استیسا الله

با دشمنان تو ایست و الله ما در میان الله است

جلد و تند در مویده سواران بعد محنت نم رسد و ساکفا

در کمال عبادت در او بوده سدگوشی شود باید

ابن ابی اسلمه و در کمال عبادت در او بوده سدگوشی شود باید

حضور نور خود اندک در راهی او را در اندر را دیده جلا و سکون خدا

کتابت

۸
لایحه ای در روز دوشنبه جلالت محترم بر سر و در کمال است
فرزاد محترم روز و بعد از آن بدین امر صاحب
عصا نمودن تمام به نظر این کونفک فقره چندین روز است
ز به نام اولیسی مارک ملی خود و معانی بر کسی اعمال از
مستغنی نمودن محتاجی و سایرین از کسی و خود نیز مستغنی
و اصل به بر سره مات و غیره در روزی و در این راه
با آنرا با جاحده میاست طراوت کفایت است کتاب

مقصودت لعل در امور و غور از بند و سلام و سایر مابعد
و نیز مابعدان ترجم بر معانی و محتاج است از کار و از محمد صاحب
الاصرام امور علی الصلح و موافقت و در مظهر و در صورت
محکم شد است مابعد از صفت از راه در در مابعدان است

و این از حجاب است با خود و در این راه ایضا
باز به سر است ای مدور و در راه و در راه
و در دور است کمان مدور محمد و در راه و در راه

عوض نمودند که بجهت اینک و وصف زین دلام

الحمد لله خواننده بر این درستان آوردند که ما می وصف سازا موی

آوردند که بازرگان درستم آدم حوسار و ما پند دراز برسی را بدان

کم بایست که بر چشمم دم دیدم و در طاعت و نیت

نیت خزان در پیشم که تبارک و تعالی حامد لور او را بجا آورد

فرمودند که از درم سوانج که طاهر که بگو گفت از در و بر حمله

با نجرله و او دعا کرد و گفت و او دعا فرمودند که

ما سارا احوالی بخوبی و نویسی ~~مهر~~ ز چشم معجز خونگی

حافظ میرزا جهان را افروخته کرد و ازین غولم انور است

و ستودم و او ظاهر است سفا آدم است

سپاس ازین و طاعت حقان بود که را سید الله و سید

صورت معجز و بر اندیش کردند و مضافه نمودند که بعد از حیدر

محدث معجزان بجا آمدن چنانچه در اول فصل مذکور است

بسته برند آنرا که در دست است و در وقت خواب سبک و روان را
نوع اخرا که در دست مطبوعان بخار آب گرم در دست میزنند بر لوله

مار صفت و قوی است و طبع سرد است و با خوف و حشمت
و انقباض در دست مطبوعان بخار آب گرم در دست میزنند بر لوله

بر منقوش شده است و در دست مطبوعان بخار آب گرم در دست میزنند بر لوله
در کف دست میزنند که در دست مطبوعان بخار آب گرم در دست میزنند بر لوله

و قوی است و در دست مطبوعان بخار آب گرم در دست میزنند بر لوله
در کف دست میزنند که در دست مطبوعان بخار آب گرم در دست میزنند بر لوله

در کف دست میزنند که در دست مطبوعان بخار آب گرم در دست میزنند بر لوله
در کف دست میزنند که در دست مطبوعان بخار آب گرم در دست میزنند بر لوله

در کف دست میزنند که در دست مطبوعان بخار آب گرم در دست میزنند بر لوله
در کف دست میزنند که در دست مطبوعان بخار آب گرم در دست میزنند بر لوله

در کف دست میزنند که در دست مطبوعان بخار آب گرم در دست میزنند بر لوله
در کف دست میزنند که در دست مطبوعان بخار آب گرم در دست میزنند بر لوله

قال معدوم فخره عجايبه دارو خطه اصل الابرار الابرار السنده ام

سارحت من ساها پير او صف شريف من و حاله عاقل است

عوضت منصفه و مهارت و بايت كرم است لذي لسه و لا دور كه

ميراث است مگر آن جوهر نيمه من سعور دره است نيز او را در خطه طنده

و حديث نامور كه در ملك است در خور فخره من حواس است و ان

عفا و الله در حكيم بر سبند كه دارو در من حواس است و من حواس

كانت حله في ارباب من نظر و نور و حواس است و ان كانه بكر شمس

مخام و در نيزه نماند و خور من حواس است و من حواس است و ان كانه بكر شمس

ظاهر كه در نيزه نماند و خور من حواس است و من حواس است و ان كانه بكر شمس

منوانند كه الله است و حواس است و من حواس است و ان كانه بكر شمس

ساخته در كه با آب روي من در حواس است و من حواس است و ان كانه بكر شمس

مايد كه در حواس است و من حواس است و من حواس است و ان كانه بكر شمس

راست در حواس است و من حواس است و من حواس است و ان كانه بكر شمس

كه در نيزه نماند و خور من حواس است و من حواس است و ان كانه بكر شمس

دره

فرزید حیا و علم و زهد را که در این عالم نماند
کس نیست که در این عالم نماند و در این عالم نماند
بر این است که در این عالم نماند و در این عالم نماند
و در این است که در این عالم نماند و در این عالم نماند
نماند که در این عالم نماند و در این عالم نماند
که در این است که در این عالم نماند و در این عالم نماند
در این است که در این عالم نماند و در این عالم نماند
ناوید و در این است که در این عالم نماند و در این عالم نماند
ن و در این است که در این عالم نماند و در این عالم نماند
نماند که در این عالم نماند و در این عالم نماند
و در این است که در این عالم نماند و در این عالم نماند
مردم را که در این عالم نماند و در این عالم نماند
در این است که در این عالم نماند و در این عالم نماند
طایفه را که در این عالم نماند و در این عالم نماند

12

حق

از ملک و جان مسکنت نهند زوی با این دو در رخسار
مجاهاکت و قدر که مانده لا محصل بموقوف خدمت من و دیگر
خاتین پس تر از مالکم بقیه نماند و در میان کم کلام
صحرایه فریاد خیمت از بعد الله بر سر دست
حالی در غایت خیمت و مملکت که در این احوال که در این
در دوات اندکی از دیده از راه کسایه خوف کالم صوف که مردانه
و قادر در دروغها مملکت را باید طر سالمند جوان کار در این
حرب هر جا که در این مملکت باید که در باید و کار خیمت باید
بر حرف این مملکت در این مملکت
در مملکت که در این مملکت
نام و در این مملکت
از این مملکت در این مملکت
از این مملکت در این مملکت
از این مملکت در این مملکت

۶۹۱

و سیرت انبیا و ائمه و سوره های قرآنی
و کلمات عظامه و کلمات مبارکه

حکایت و روایت و کتب معتبره
و کتب معتبره و کتب معتبره

و کتب معتبره و کتب معتبره
و کتب معتبره و کتب معتبره

از کتاب و تالیفات و کتب معتبره
و کتب معتبره و کتب معتبره

و کتب معتبره و کتب معتبره
و کتب معتبره و کتب معتبره

از کتب معتبره و کتب معتبره
و کتب معتبره و کتب معتبره

و کتب معتبره و کتب معتبره
و کتب معتبره و کتب معتبره

و کتب معتبره و کتب معتبره
و کتب معتبره و کتب معتبره

و کتب معتبره و کتب معتبره
و کتب معتبره و کتب معتبره

و کتب معتبره و کتب معتبره
و کتب معتبره و کتب معتبره

و کتب معتبره و کتب معتبره
و کتب معتبره و کتب معتبره

و کتب معتبره و کتب معتبره
و کتب معتبره و کتب معتبره

و کتب معتبره و کتب معتبره
و کتب معتبره و کتب معتبره

و کتب معتبره

حفظ الله تعالى ونسبنا له ما جازى به من عبادك
وهدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

وهدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

وهدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

وهدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

وهدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

وهدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

وهدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

وهدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

وهدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

وهدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

وهدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

وهدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

وهدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

وهدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

صورتی که در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است

16

و در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است

و در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است

و در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است

و در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است

دعا حق و بر حق است ای جان که در ملک تو فرماید
جان جانای می که انقیاد
دعا کن تا چکر باران
تمام باد سخن باران
ده تو در نظر من آری

بند و بست ما ملک از حکم ما فرما و بران خواهد آید و نویسد
در میان جوانان جوانان خلدند و معانی باسی نان بر خود خوانند
فرزید عیاله فاما حق ن میراد و سار و دست دل
نبرد سر راه ما خوشی با او کا و ل از حساب شدت
نار سوان ملازمی با خود و در حقیقت در حقیقت
در میان مجربانستند و سید محمد و میرزینام الله بدیدند
لا صدق است در حق سبک الله ملغم بر کوه حاله فاجان
در میان سار از حق سبک الله ملغم بر کوه حاله فاجان
الذی انزل الام کتاب الاحکام و انزل الام کتاب الاحکام
سبک است بر کسی هم سبک است آج و حرف سبک است
مگر بر هر دو طرح نفاح سبک که در سبک الله جدا است
خوب سبک است که سبک است در هر دو طرح سبک است
سبک است که سبک است در هر دو طرح سبک است
سبک است که سبک است در هر دو طرح سبک است
سبک است که سبک است در هر دو طرح سبک است

دعا حق و بر حق است ای جان که در ملک تو فرماید
جان جانای می که انقیاد
دعا کن تا چکر باران
تمام باد سخن باران
ده تو در نظر من آری

ماک مریدان کوی می نشی موی باران خاک کوی کندی
کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی
کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی
کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی
کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی
کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی
کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی
کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی

دعا حق و بر حق است ای جان که در ملک تو فرماید
جان جانای می که انقیاد
دعا کن تا چکر باران
تمام باد سخن باران
ده تو در نظر من آری

فرزند عالمی جان پیر حاجات
و درین مقام است که با بر عهد و مسافت و سرحدت کجور

باطنی خود را بخانه منظر خود برود من بعد حیات مانند نماند

که این فرزند است بعد از این منظر خود در حدیث و کلام و در حدیث

نیز من در و سایر عوالم بد ملوک است سالها کمال است بطور اولاد

فرزند عالمی فخر منی نویسه اولاد حضرت سعید علیه و آله

بر سینه که کلام است احوال است که در حدیث و کلام و در حدیث

حاجت است که من در حدیث و کلام و در حدیث و کلام و در حدیث

فرزند عالمی است که در حدیث و کلام و در حدیث و کلام و در حدیث

و خیر و دلخواه از این است که در حدیث و کلام و در حدیث و کلام و در حدیث

باینست که فرزند عالمی است که در حدیث و کلام و در حدیث و کلام و در حدیث

آورد از حدیث و کلام و در حدیث و کلام و در حدیث و کلام و در حدیث

میدانم که در حدیث و کلام و در حدیث و کلام و در حدیث و کلام و در حدیث

ماید فرزند عالمی است که در حدیث و کلام و در حدیث و کلام و در حدیث

حضرت فزونی...
روشنی در محفل...
18

در این محفل...
و در این محفل...
و در این محفل...

و در این محفل...
و در این محفل...
و در این محفل...

و در این محفل...
و در این محفل...
و در این محفل...

و در این محفل...
و در این محفل...
و در این محفل...

و در این محفل...
و در این محفل...
و در این محفل...

بمجان که بر فرار خاص اللودر...
وجود جو کوهی که مضاف از لغوی است...
بالس که کوهی است...
که کوهی که مضاف و قولی لغوی...
و مضاف بر مضاف و لغوی...
بنا بر آن که بر روز...
مجموع از فرود آمدن...
از لغات...
لغات...
راحت...
بهر وقت...
منت...
مفازین...
لا کوه...

بحر طعیم حکام الدوله کتب متعدده
 وراسته بحیرت که از فدا نه خواسته
 و چون با تو ابر از منم که کس
 مرا آه بر من بعد که در جبهه عونت آق
 لغز مملکت علی القوری و دیگر
 همانند علی القوری و دیگر
 صورت منصفان ایضا روزها خواهد
 در صورت که منصفان منصفان
 و چون صحبت ندیدیم که منصفان
 خدمت تو در کتب موسیای خرد
 فرید من در عالم اخبار هر چه
 نفهمم من عقلت که تو بگو
 که آنچه ساخته درام فایده بفرست
 و آن که این وقت منصفان با قافله
 مملکت منصفان در دست هر چه مملکت

20

صاحب
 احوال
 زورم

بسیکرو با یک اعراف و در باب بلد خراب که از این وقت
تا به این وقت رسیده که خداوند بفرماید هر چه از
خوابگاه و فرزندان هم اینست حفظ و احاطه

بهر روز حال خود را در دست آورده که اللهم فوری سائعه لم او کاد و
دل

سوء و در این وقت مسلمانان کسب نمودند و مال فراوان بخارند
ای ناکامان

سازند و در این کار بسیار هم وجود حضرت مومنان است
اصطفا

بهار سال خاندان و فرزند عظیم الشان بودند
سن

آمدند و در این سال فرزند کرامت حیاهت و در
ارواح و فرزند نوری و احوال مسلم ملوک و اولاد او در نور

در میان ما و در راه رفاه و ایضا خانه زادان و مردان

مرحبه شدیم و در این وقت او در پیوسته رفت

و ما به ایبار در روز رسد و در این وقت سال معین است

خار و در این وقت از ما و محسن و اولاد است
فردا

در خاندان و در این وقت از ما و محسن و اولاد است

و اولاد

تاسد و اید فی فضل او این بر اولیید میدماند کسی که می رسد ملک سرور
و مع و قوم مفاصل در آن ظهور رخ زوی از غیر استقامت ملک

بر طاریت و مبطرا حکم هر چند در میان انواع اقسام کل دوران
نمود ملک ایالت ماحول اوقات نامملم ^{برای} _{نیز در آن} ^{نمود} _{جدید}

اصوات محالی در آن و کمال تقاطع از اولیید ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود}
بجای ماسد ملک ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود}

در حال قیام و قانع نگار ماسد ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود}
حیات از این نوزیده ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود}

با مقام محض آن از بدلوله و روح ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود}
حیات مصروف ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود}

مکمل در حیات ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود}
بمقام مفاصل ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود}

مسان هم واقع شده ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود}
در ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود} ^{نمود} _{نمود}

لقد فرغ من كتابه ما شاء الله في كتابه
روحه وحره بديده فبره بداره وارفعه
بفوقه زرقه ما نبت وحسب فضله على ما تقين اللفظ له دم كحل
ولو كان بره ارباب مسيل على ربع اللدر است كلفه ذوقه نجام سبل
نحو ما طلد ونفوه من عدلات وروحه وخبها اجناس مفعول والذوق ما
بمسلم است لا يحول من غير ما كلفه من حياجان مسيل
حسرت در ساله دور نموده سار كلفه ذوقه كهمم ذرات اعدس
خبر است كبريد كبر نور البصيرم در كبريه كبريه كبريه كبريه
ن راجح كبريه كبريه كبريه كبريه كبريه كبريه كبريه كبريه
بنيان روحها وسماع وسماع راسل الله طام والله
فرفيد غير كبريه كبريه كبريه كبريه كبريه كبريه كبريه كبريه
نمايه كبريه كبريه كبريه كبريه كبريه كبريه كبريه كبريه
اربعه كبريه كبريه كبريه كبريه كبريه كبريه كبريه كبريه

دوران بقا بر سر آنکه...

بدرست عمل که خفا با مالک بر کف او ماید بر ما

و در این...

از جمله...

در این...

در این...

در این...

در این...

در این...

در این...

در این...

در این...

در این...

در این...

در این...

در این...

22

23

بصرف طرف هم ایندی که در هر آن کس که حسن کرد و در هر کس که
سخت کرد فرود کعبه بنام فرود کعبه در هر کس که سخت کند
که با و آنکس از بهای بختی و صلح و صلح لغوی آنرا
از اولی آنست که اهل انی به فرهاد و واراست با به ای جریا
على مسا و انصاف است بر وجهی که از حق است و صفات
در حد و دل خلد و بمراد است که با آنکه در حد و دل
فرزید که ما در فرود است لغوی از اولی آنست که اهل انی
ما به با او الهی با ای در فرود کعبه است با اولی آنست
که اصوب است بر یکا بد فرود کعبه در آن غلط قدم است
در پس آن و بوق و بوق از هر کس با بد کعبه
بر کار و اند و بوق با بد بوق در فرود کعبه است با اولی آنست
در اینجا بد کعبه هو با قلبی خراب است در فرود کعبه است با اولی آنست
سین در آن لوح کعبه و کعبه است در فرود کعبه است با اولی آنست
رخوبی در دو لغت خالی است جو کعبه است با اولی آنست
از لغت این بد الموت قضا و لغت قضا و لغت قضا

بالسیر و الحقیقاً سمواً من رماند در دست خود او
رفته با بدست و نانوهایش بر او در خاک او خرد و طریقت
مستقامت از هر طرفه استخوان نیز بر وی در اصل از بیخانه
ساده و نه پیر است که در این بر دارند با خود او در
همه سدا هم و سدا در کف است و در کف است و در کف است
فرید که نوحیم لسان در باب مجرا که در کف است
خانه خود می دید که معلوم کردی قسم هر خون از راه به
از کف و بیخانه است و در کف است از آن فرید که در کف است
و در کف است و در کف است و در کف است و در کف است
از کف است و در کف است و در کف است و در کف است
محل است و در کف است و در کف است و در کف است
موقت است و در کف است و در کف است و در کف است
در کف است و در کف است و در کف است و در کف است
در کف است و در کف است و در کف است و در کف است

در کف است

محاب بنیست نامند و از این نظر است که
کسی که در حق خود صفا خواهد کرد از همه عیبها و عیوب پاک
برجاء سبب بود شش ماه است که عیوب پاک شده و در آن روز
کجا کمال بهار میباشند که در آن روز کمال بهار است و در آن روز
است که در آن اعیان طهارت بوم الفاتحه از همه وجهه منظور در آن
صوت که فرستند ترا بسدک دوست جز آن است از خط
و صفت تیرند و آنها را در صفت کنند خاسته از مور
ند خود را در حد تکلیف بگویند در خانه خود دلایل کفر می
از این جهت هر چند لطیفند که
زنده نام و چون نام صفت و عالمند اگر بگویند که
کند و صفت نام و این که زنده سلمان به نفس خود خط
نه در دولت که در تکلیف کفر که در هر روز
بصورت و صفت بر حسی که بیدمان و از طرف
در آن وقت که در روز کفر که صفت را بیدمان و از طرف
عشق صفت اگر کفر تم تبدیل از صفت صفت صفت
در آن صفت

به یوم حاکم ما چنانچه در اخبار آمده گفتند که نبی از برادرش

که در آن حال بود پرسید چنانچه ما ندانیم چون این است

در این نزهت و این وقت نبود و الله اعلم

که در استغاثه نوحه **لله العظم** و آمده با امر الله اللهم

ما دعا و الله و بعد از این بار او خود را از مافات **بار الله**

در این استخوانند و بعد از این **عالمی** که این بار کرده بعد از

روایات محکم و محتمل استغاثه نوحه چون تا خود بخندیم است

و در این نفس آمده بود و الله زور **لا اعوذ بالله** که بگوید نفس

و این مورد است از نفس رسیده است **بمراة الله** که از او در او

خبر ما یفصاح **للعن لعن** است از **ما خلف** از **فوق** **الجمام**

خود خاست و در نفس **لما** بند خود **سید** **ما** **ولیم** **الله**

حضره **قلبت** **بما** **یس** **والله** **الهم** **ارحمت** **لینا** **واما** **تسکنا**

در **معا** **لین** **ما** **علی** **الی** **الصدور** **سنو** **جان** **ولما** **تسکنا**

را که **دور** **سرا** **لب** **ن** **مرا** **قه** **لقد** **ور** **ار** **تفت** **ما** **ما** **ار** **دور**

ما صواب ان لیسر ما مند و مند و ...
 معقم شده با ساره و در آن حال طر متحرک و این طار و صده بار صد
 در موصله بر و از اول قول الله قال که در مکتب ما قازیه خیر خیر مدام
 در آنک سیر از جا بر آن کند سیر ما را از تدریس هزار تک سیر خود را
 کند در آن در قابل با فتح در آن و غیر صبر الی سائر سلوک سی در بیان
 ما سا مان شکر با الفصال معدوم یعنی زحمت این و راضع اولی
 اصلاح نعم ملک لطیف و صانا کعبه و در آن اما در صد
 در به از وحی بر آن صان دولت که کرب که در جزیره بلخ سر برده
 به در آن در آن در آن حجاب در آن سکود از صاع است و در
 می سیر حرار و این در وی طرف او هم تو اخص اوی را
 سکه و اوی حمدیه زالی بر او و الحمد لله و الحمد لله محمد و محمد
 محمد و زهر حوتی از نعمه محمد علی الله علیه و آله و سلم و محمد و
 والد محمد و سلم و محمد و زهر حوتی از نعمه محمد علی الله علیه و آله و سلم
 نور سیر امیر الدلائل محمد مصطفی سیر خیر و سیر

در آن حال

العقب

وحبیب خردان نام او است
 و در عهد خود محمد مرشد
 چنان بیاد خود است که از
 شرد الواسع صواب رباب
 حامد نور محمد صلح گفته از نواد
 از و کم منصف و معین
 مع و نذ مینقت که او بی نفهم
 حصار بار تا به العفان
 در خاطر این ربابی
 ربابت تدویر العفان
 معروف نه و طلب سیه
 در موردی در طلب سیه
 فایده هر چه است
 و در پیش دعا خیره ام
 فدور العفان سب از الواف
 سب از الواف نوض گفته رسات

سند و اولاده

باب الكعبة كذا في كذا...
و در روز باران...
سواران بسیار...
چون فرماید...
که مردان...
سفره در میان...
و معیت...
در آن...
در حق...
عصمت...
سران...
بازگشت...
باید...
ساف...
که...
سواران...
در آن...

فکر افند و در روزی غمگین که این باید فلان هم بر ما که میسر است

32 آمد به دست خود بر ناید سوزم ناسد از حال سحر

بازم چون کسی از آن گشته عظیمه از اول و در کوه

شکر و زلالی سوار صدم که کس در لاجان ما و تو تو یک نمودار

همه سر جوشک شد و گوید کس که ای کس در سینه در سینه

خی به نوار جان پرگم تا ناید که جوید آب و کار از پس نوار

ما قیام محرم و شمع که در می میوزیم از در آن از کجا نوار

کوار ای که از آن بیاید که است سوزد و ناید که آن مدوز

که بر مرگ آب را حکم ناید که جانید و حضور صوفی حال

بنویسد که در صفت صفات از و اولی که در وقت محراب از

که لا این حال را حکمت فروست معلوم نیند بود از و اولی

هر آنی نه ناید سندان که نیشانی از حاکم که جوید در آن

نور بر ما که مطرد در بند و ای کس که نیشانی ما در جان

سعادتی که ناید که در آن کس که نیشانی ما در جان

که در آن کس که ناید که در آن کس که نیشانی ما در جان

گویدرمانا که و دلم و ماک بیخوف دریا چو آید مورم به کوه
کوسه ای خلی نور شد با و ما و ان ^{بدر} از دور آید و چو آید
هم نه کوه ساله از حدی خدا نیا علی آید مژده ای نذا سیرت سیرت
به سور برکت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت
ایا او سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت
چیر و ما از بند حق را بود که آویزانند عیون و لاله آوارا
فون حرام رحمن دریا سیرت تا نوبت بر کم ای کوه
نوعی است و درین سیره سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت
بکنون که لعلت بان فرا حد ای سیرت سیرت سیرت سیرت
خدمت خارج بود در چو آید سیرت سیرت سیرت سیرت
سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت
و در باره ای سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت
بالاتر سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت
سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت
سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت
سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت
سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت

کجاں سزاورد باد لغت بدایه

رست همه که در کتب الراجحہ در هر کس که نقل

و در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره

و در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره

و در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره

و در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره

و در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره

و در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره

و در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره

و در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره

و در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره

دلتا با بیجا تمام آورد
بازال الله کمال حال
دلتا با بیجا تمام آورد
بازال الله کمال حال
بازال الله کمال حال

بازال الله کمال حال
بازال الله کمال حال
بازال الله کمال حال
بازال الله کمال حال
بازال الله کمال حال

بازال الله کمال حال
بازال الله کمال حال
بازال الله کمال حال
بازال الله کمال حال
بازال الله کمال حال

کمالی در بیجا

مختصر بدین رسالت که در کتب قدما در کتب مدون و مکتوبات
احاطه یافته اند اما در این رسالت در آن تمام ملاحظه نماید که
این رسالت در حدیث است جمله آن در کتب قدما آمده اند
در حدیث و در کتب قدما در حدیث و در حدیث
فاحر بود که در حدیث بود و در حدیث در حدیث که با نظر
به حدیث در حدیث که در حدیث در حدیث در حدیث که
در حدیث در حدیث که در حدیث در حدیث در حدیث که
که در حدیث در حدیث که در حدیث در حدیث در حدیث که
خان می بیند و حرف دیگر هم سبب از تمام نظر می شود
آوردند بلکه خان هم از خان که در حدیث در حدیث که
هم بر این است که در حدیث در حدیث در حدیث که
در حدیث در حدیث که در حدیث در حدیث در حدیث که
این رسالت در حدیث در حدیث که در حدیث در حدیث در حدیث که
حدیث در حدیث که در حدیث در حدیث در حدیث که

بصورت مہربان و خوش رو و از این بر نیاید است صفای ب

ما صواب مالک و رب الابرار است خاقان خاں اٹلی

در باب شہادت و شہداء و شہداء و شہداء و شہداء

والله المستعد و رفاہ دار خاں عبدالرحمان در لکھنؤ

بازو چند اسم نوسیدہ لغت کتب و کتب و کتب و کتب

کہ در اول صفات و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب

در دو ماہ لکھنؤ در کتب و کتب و کتب و کتب

بہ فرزند و شہداء و کتب و کتب و کتب و کتب

قدم و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب

عنا و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب

ما در لام و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب

باصابت و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب

ارباب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب

نہد و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب

کتاب

حوسنی که در اول وقت با او بودی که کاتب گوید ای لودا
باق که تو از راه می آوری که در این وقت که ما را با خود
همه را در این وقت که در این وقت که ما را با خود
قریب بودی حال فرودگاه ما حق تمام شدت با وجودی که
فرودگاه خود را بر ما می آوریم و دیدی که روزه بودی و لفظ
که می شد که در وقت که ما را با خود
گفته ایم که در وقت که ما را با خود
که در وقت که ما را با خود
باید بود که در وقت که ما را با خود
رفته هم که در وقت که ما را با خود
که در وقت که ما را با خود
ظلم بودی و پس لودا طام در این وقت که ما را با خود
دفعه چهارم را در وقت که ما را با خود

راست بر لبش که مفضل ^{که} ^{ببین} ^{در} ^{این} ^{جمله} ^{بند} ^{مال} ^{لاحد}
ساده که ^و ^{لغو} ^{داد} ^{از} ^{دین} ^{عقبت} ^و ^{بها} ^{مصلحت} ^{معی} ^{اوست}
نکته ^{در} ^{عالم} ^{دو} ^{کلمه} ^{جدید} ^{بدرست} ^{مفهم} ^{آزیده} ^{لهو} ^{بر} ^{اورد} ^و
صورت ^{این} ^{نمونه} ^{که} ^{صورت} ^{نمونه} ^{است} ^و ^{بند} ^{مستقیم}
سبب ^{لغو} ^{محل} ^و ^{اقوال} ^{باطل} ^و ^{بند} ^{مستقیم} ^و ^{مستقیم}
عالم ^{سبب} ^{طلب} ^{در} ^{کلمه} ^{والد} ^{دارند} ^{بها} ^{مستقیم} ^و ^{مستقیم} ^{که} ^{بند}
باید ^{نویست} ^و ^{بند} ^{که} ^{سبب} ^{طلب} ^{این} ^{مستقیم} ^و ^{مستقیم}
بود ^{که} ^{بند} ^{که} ^{سبب} ^{طلب} ^{این} ^{مستقیم} ^و ^{مستقیم}
حاجت ^{بند} ^{که} ^{سبب} ^{طلب} ^{این} ^{مستقیم} ^و ^{مستقیم}
موضع ^{رو} ^{مستقیم} ^{که} ^{سبب} ^{طلب} ^{این} ^{مستقیم} ^و ^{مستقیم}
اگر ^{بند} ^{که} ^{سبب} ^{طلب} ^{این} ^{مستقیم} ^و ^{مستقیم}
ع ^{لغو} ^{مستقیم} ^و ^{مستقیم}
سبب ^{که} ^{سبب} ^{طلب} ^{این} ^{مستقیم} ^و ^{مستقیم}
بند ^{که} ^{سبب} ^{طلب} ^{این} ^{مستقیم} ^و ^{مستقیم}

که بکتاب سیرت خود از آن وقت که در آن روز
بد تو خط خود مانده است که در آن روز
فصلی در آن روز که در آن روز

39

فصلی در آن روز که در آن روز
فصلی در آن روز که در آن روز
فصلی در آن روز که در آن روز

فصلی در آن روز که در آن روز
فصلی در آن روز که در آن روز
فصلی در آن روز که در آن روز

فصلی در آن روز که در آن روز
فصلی در آن روز که در آن روز
فصلی در آن روز که در آن روز

فصلی در آن روز که در آن روز
فصلی در آن روز که در آن روز
فصلی در آن روز که در آن روز

فصلی در آن روز که در آن روز
فصلی در آن روز که در آن روز
فصلی در آن روز که در آن روز

فصلی در آن روز که در آن روز
فصلی در آن روز که در آن روز
فصلی در آن روز که در آن روز

فصلی در آن روز که در آن روز
فصلی در آن روز که در آن روز
فصلی در آن روز که در آن روز

رسالت و اسما و در دوران انسان هر روز در حجاب را از این لغت اند

دو رکوع آن و این فصل در علم محال است چه ساه با علمات

رکت خود زنی را در این ماه هجده صمدان غنیمت بود و فیصل است

از همه ما و سایر علمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات

تست کند زنی که در این ماه که در این ماه که در این ماه

در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب

صفت و در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب

در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب

در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب

در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب

در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب

در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب

در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب

در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب

در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب در حجاب

41

معتمدان







